

# سعی کن آدم باشی؛ یه آدم عادی

درباره پرسونای بازیگری جک لمون

چاپ شده در: روزنامه شرق

زمان انتشار: تیر ماه ۱۳۸۹

این یادداشت به بهانه نهمین سالمرگ جک لمون (درگذشته در ۲۷ ژوئن ۲۰۰۱) نوشته شد.

\*

\*

از بیلی وایلدِر، مصداق اصلی و ابدی قالب دلپذیر «کمدی رمانتیک» در تاریخ سینما پرسیدند چگونه است که هر چند فیلم یک بار، با این که هر بازیگر بزرگی حاضر بود و فخر می کرد با او کارمند، به سراغ جک لمون می رفت. وایلدِر سؤال پرسش گر را اصلاح کرد که منهای لمون در مورد والتر ماتئو نیز چنین است و هر چند فیلم یک بار به سراغ او می رود چون دلش برای همکاری با او تنگ می شود. بعد توضیح داد بازیگرانی که آدم به کار با آنها عادت دارد و از قدیم می شناسدشان و می داند آنها هم به خواسته های آدم واقف اند و احترام می گذارند، مثل دمپایی های کهنه آدم می مانند. خوب، بله. البته اگر وایلدِر و جنس خاص طنزش را شناسید، از این مقایسه ظاهراً بی ربط تعجب می کنید. اما مقصود استاد، کاملاً قابل درک و ملموس است. می گوید وقتی آدم دمپایی اش کهنه می شود، زن آدم دیگر نمی گذارد آدم آن را بپوشد. می گوید جلوی مهمان آبروریزی است. دمپایی را دور می اندازد. ولی آدم چون دلش برای دمپایی اش می سوزد، می رود یواشکی آن را از توی آشغال ها درمی آورد و گوشه ای قایم می کند. بعد، یک بار که زنش در خانه نیست، می رود آن را از توی کمد بیرون می آورد و می پوشد و می گوید آخیش، چه قدر پاهام توی این راحتی! وایلدِر می گفت کار با جک لمون برایش همین حس را داشته: به خودش می گفته «آخیش.»»

تماشای فیلمی با بازی جک لمون هم درست همین طور است. خیالت راحت است که آدمی مثل خودت را می بینی و باور می کنی. آدمی که عجیب و غریب نیست، قهرمانی به قامتش نمی آید و اصلاً تصمیم ندارد حرف های بزرگی بزند. می خواهد همین زندگی معمولی انسانی با عاشق شدن ها و شکست

خوردن ها و پول درآوردن و گذران کردن را با آرامشی نسبی پیش ببرد. اما معمولاً دنیا و اطرافیان نمی گذارند. در نتیجه، کلافگی نمونه ای لمون برای ما درست مانند آن چه خود در زندگی اجتماعی امروزی شهری تجربه کرده ایم، قابل درک می شود.

از «آپارتمان» و «ایرما خوشگله» که بسیاری تصویر آشنای لمون به عنوان یک کارمند وظیفه شناس و عاشق نه چندان موفق را در آنها به یاد می آورند تا فیلم های مهجورتری مانند «صفحه اول» و «شیرینی شانس» (باز اثر وایلدِر) یا «همسایه خوب سام» یا «سندروم چینی» که لمون بابتش اسکار مکمل گرفت (فیلم **save the tiger** را که به اسکار نقش اصلی او منجر شد، ندیده ام) همواره این که لمون زور می زند آدمی معمولی باشد و کاری کند که دنیا بگذارد او آدمی معمولی باقی بماند، قابل لمس است. در همان فیلم «آپارتمان» بود که همسایه او به تصور عیاشی بیش از حد و افراطی او، بهش توصیه می کرد که **imench/** آدم باشد. او نمی دانست که تمام آن شلوغ کاری ها از گور مهمانان ناخواسته سی.سی.سی. باکستر/لمون برمی خیزد و او خودش یک آدم عادی واقعی است.